اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد بحثی را که مرحوم نائینی و دیگران در اینجا مطرح کردند راجع به صیغه‌ی افعل که دلالت بر وجوب می‌کند ایشان دو تحلیل اقامه کردند یکی اینکه لغوی باشد یکی اینکه عقلی یا به اصطلاح دیگری عقلائی باشد عرض کردیم اگر مراد مرحوم نائینی این هست که آقایانی که گفتند وجوب هیات افعل برای وجوب است در اصل لغت هم به این معناست این مشکل ندارد این که ایشان فرموده مشکل ندارد به هر حال مساله‌ی الزام و وا داشتن افراد به اصطلاح قدمای اصحاب حکمت وضع اقتضاء می‌کند لفظی به ازای او قرار داده بشود حالا یا به صورت ماده یا هیات بالاخره این خودش یک مطلبی است واداشتن افراد یک امری است که لغت به او نیاز دارد و احتیاج دارد .**

**اما اگر مراد این باشد که در بعضی از عبارات آمده که وجوب را فقط همان وا داشتن گرفتند همان الزام همان معنای لغوی معنای قانونی وجوب را همان گرفتند اگر مرادشان این باشد بله اشکال وارد است قطعا معنای قانونی چون اعتبار قانونی است و سنخ اعتبارات و آثاری که برایش بار می‌شود و تاثیراتی که دارد و نتایجی که دارد قطعا فرق می‌کند با اعتبارات با یک مفهوم لغوی مثل الزام نمی‌شود این مفاهیم را اثبات کرد . پس این مطلب که اجمالا به لغت برمی‌گردیم حرف بدی نیست اما اینکه این هم تفسیر بکنیم این بالفعل هم آمده حالا دیگر اسم نیاوریم نگاه بکنید لابلای کتب عده‌ای از وجوب فقط همان بعث را فهمیدند هیچ چیز دیگری نفهمیدند این ظاهرا متاثر به همین معنای لغوی بوده و این تاثر درست نیست عرض کردیم این را نمی‌شود قبول کرد .**

**و اما معنای اینکه عبد و مولی و حالا به حکم عقل به قول ایشان یا به حکم عقلاء اگر مراد این باشد که وجوب قانونی در شریعت یک تاثری پیدا کرده به نظام عبد و مولی و وجوب اطاعت مولی بر عبد این مطلب هم اجمالش درست است یعنی همین طور است فقط فرقش اینجا با لغت این است که در لغت فقط الزام هست اما در نظام عبد و مولی الزامی که همراه با کیفر است یعنی وقتی می‌گوید آب بیاور اگر نیامد کیفرش می‌کند شلاقش می‌زند کتکش می‌زند یکی از انحاء کیفر را در حق او انجام می‌دهد یعنی فرق بین معنای لغوی با این معنا این است که وجوب همان الزامی است که همراه با یک موضوع است برای یک کیفر است .**

**یک اصطلاحی دارند که احکام مولوی موضوعات هستند برای احکام جزائی و کیفری اصولا این طور است یعنی اصولا حکم قوامش به کیفرش است اگر آن نباشد این بی معناست یعنی وقتی یک ماده‌ی قانونی را می‌خواهند قرار بدهند پشت سرش چند تا ماده راجع به تخلف از آن یا کوتاهی راجع به آن باید بنویسند کیفر را باید معین کنند .**

**بله فرق بین نظام قانونی و نظام عبد و مولی این است که در نظام عبد و مولی کیفر معین نیست ابهاما اجمالا کیفر هست و حدود قانون مند است که مولی صلاحیت دارد آن هم محدود نیست اما در نظام قانونی این همه محدود می‌شود در نظام عبد و مولی غالبا مثلا شلاق زدن و مثلا یا مثلا به او غذا ندهند اما در نظام قانونی انحاء کیفرهای مختلف حالا از جزای نقدی هست حالا فرض کنید دکتر است مطبش را می‌بندند فرض کنید ممنوع السفرش می‌کنند ، تا پنج سال حق استخدام به او نمی‌دهند و الی آخره .**

**در بعضی از روایات ما البته تا آنجایی که من خبر دارم نگاه کنید به نظرم یک روایت واحده است شاید برای عبدالله بن بکیر باشد یقضیه عقوبتاً تعبیر عقوبت شده است یعنی کیفر او این است که نمازش را قضاء بکند خود قضاء را یک نوع عقوبت گرفتند حالا نگاه کنید با این تشکیلات شما روایت را به نظرم روایت عبدالله بن بکیر باشد . این تعبیر را جای دیگری ندیدم در همین روایت دیدم که خود قضاء را هم یک نوع کیفر قرار داده است .**

**پس اجمالا اگر مراد این است که ما به نظام عبد و مولی متاثریم بله به نظام عبد و مولی فرقش هم با لغت اشتمالش بر کیفر است در لغت دیگر کیفر نیست در اینجا هست در نظام قانونی هم هست اما ...**

**یکی از حضار : عقوبتا لنسیانه ، تهذیب دارد که عن حسین بن سعید عن عثمان بن عیسی عن سماعة قال سالت اباعبدالله**

**آیت الله مددی : ها سماعة است می‌گویم خیال کردم عبدالله بن بکیر است بله .**

**یکی از حضار : سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل یری بثوبه الدم فینسی ان یغسله حتی یصلی قال یعید صلاته کیهتم بالشیء اذا کان فی ثوبه عقوبتا لنسیانه**

**آیت الله مددی : بله عقوبتا ، یعید صلاته یک جا هم یقضیه دارد عقوبتا به نظرم یک جایی من در ذهنم روایتی هست یقضیه عقوبتا شما یعیده خواندید من چون در الفاظ روایت خیلی دقت می‌کنم ، در ذهنم الان هست یقضیه عقوبتا . علی ای حال این هم درست است اصل مطلب اما اینکه وجوب را در شریعت مقدسه تفسیر بکنیم یا در قانون کلا حالا غیر از شریعت مقدسه این خلاصه‌ی نظراتی که مرحوم نائینی فرمودند .**

**عرض کنیم خدمتتان که به نظر ما در مقام تحلیل در این جور جاها عرض کردیم به طور کلی ما در مباحث ظهورات که متاسفانه در اصول ما فصل خاصی برای ظهورات قرار ندادیم همه‌اش مطالبش متفرقه است و ظهورات بحث ظهورات جهات مختلف دارد . در مبحث ظهورات مثل صیغه‌ی افعل به طور طبیعی ما دو بحث را انجام می‌دهیم یکی مبحث استظهار که چه استظهار می‌شود مثلا وجوب استحباب طلب ، یکی هم تحلیلی که می‌شود یعنی نکته‌ی فنی او را تحلیل می‌کنند ، در تحلیلی که می‌شود اصولا چون اینجا یک ریشه‌های لغوی هم دارد در حدود ، به اصطلاح تحلیل در پنج نکته قرار می‌گیرد یعنی آن تحلیلی که می‌خواهیم انجام بدهیم پنج نکته است اما این به این معنا نیست که در تمام موارد هر پنج نکته باشد .**

**نکته‌ی اول ما اصطلاح گذاشتیم عرف عام ، مراد بنده از عرف عام یعنی آن معنایی را که ما ادراک می‌کنیم ، عامه‌ی بشر ادراک می‌کنند. فرض کنید چای هست این را همه می‌بینند ، این آب هست این را همه می‌بینند ، تمام افراد بشر روی کره‌ی زمین آب را می‌بینند این امری که ادراک عمومی بشر می‌شود این را به اصطلاح می‌گذاریم اسمش را عرف عام .**

**دومین نکته که کم کم حلقه‌هایش هم روشن می‌شود می‌گذاریم لغت ، لغت عبارت از این است که هر گروهی هر جماعتی هر مجموعه‌ای حالا به حسب نقاط مختلف زمین تاریخ زمین تمدن‌های زمین از آن مفهومی که دیده می‌شود یک تعبیری می‌آورند و طبعا تمایز لغات هم به همین جهت است . یعنی یک نکته‌ای هست مربوط به تصور و ادراکی که می‌شود یکی راجع به مقام تعبیر است و ممکن است در مقام تعبیر ادراک ، ادراک یکی باشد اما تعبیر فرق بکند مثلا نشستن ، نشستن یک مفهوم عرفی است دیگر حالا بنده هم روی صندلی نشستم این نشستن یک مفهوم عرفی است در زبان فارسی می‌گویند نشست مثلا . اما در زبان عربی اگر ایستاده باشد بنشیند می‌گویند قعد ، خوابیده باشد بنیشید می‌گویند جلس ببینید این خصایص لغت است این فرق لغت است ادارکش یکی است فرقی نکرده نشستن یکی است لکن شاید در لغات دیگر باز نکات دیگری را نشستن در نظر بگیرند چون من بلد نیستم لغات دیگر .**

**ببینید ادراک عمومی یک چیز است ادراک لغوی چیز دیگری است لغت می‌آید از یک زاویه‌ای که این جامعه‌ی معین نژاد معین افراد معین روستای معین شهر معین منطقه‌ی معین کشور معین می‌آید از او تعبیر می‌کند و این طبیعتا به مقدار تعبیرش به مقدار آن مقداری است که با او احتیاج دارد .**

**عرض کردم سابقا یکی از راه‌های الان شناخت لغت در آن مثلا قسمت‌هایی که در جنگل‌ها هستند و افرادی هستند که دور از آبادی هستند خوب وقتی آنها را نگاه می‌کنند فرض کنید ممکن است همه‌اش کل لغتشان هزار تا لغت باشد چند تا درخت است و آب است و زمین است و مثلا فرض کنید نان است و اینها محدوده‌ی معینی را دارد به همان مقداری که دیدند اما حقایقی که هست خوب خیلی بیش از آن است اما آن محدوده را چیز می‌کنند .**

**عرض کردم برای شناخت لغت یکی این قبایل ابتدایی را مورد بررسی قرار می‌دهند ، یکی هم بچه‌ای که کم کم یاد می‌گیرد الفاظ را یاد می‌گیرد این دو تا را معیار قرار می‌دهند برای شناخت لغت و کیفیت تطور لغت در انسان . پس یک مرحله‌ی دوم مرحله‌ی لغت است و خصوصیت لغت ما اصولا در دنیای خودمان دنیای که الان دنیای اسلام هست مباحث لغوی را داریم اما ربطی به فقه و اصول و اینها ندارد تحلیل لغوی است .**

**مثلا این لغت در لغت عرب ، فرض کنید لفظ ضرر و حرج ببینید شما یک کاری می‌کنید نقصی به بدنتان یا به لباستان پاره می‌شود یا پولتان کم می‌شود نقصی وارد می‌شود یک دفعه نه یک ناراحتی روانی پیدا می‌کنید مثلا یک حالت دلتنگی پیدا می‌کنید ، گفته شده حرج آن حالت روانی است دلتنگی است ما جعل علیکم فی الدین من حرج یا مثلا طریقی که مخوف است ممکن است تمام طریق را برود نه دزدی باشد نه حیوانی باشد اما آن حالت روانی‌اش هست اما نقص یک حیز دیگری است خوب این دو تا ادارک عمومی‌اش هست گفته شده در لغت عرب ضرر را برای نقص گذاشند آن حالت روانی را برایش حرج گذاشتند بعضی از ادبا در همین حتی به اصول و فقه هم سرایت کرده است ، ضرر و حرج را یکی گرفتند گفتند فرق نمی‌کند ، آن همان حالت روانی را هم جزو یک جور نقصی گرفتند و بعضی‌ها گفتند نه ضرر نقص عادی نیست نقصی است که فاحش و بین باشد شما اگر با تیغ سر انگشت بزنید یک کمی خون بیاید به این ضرر نمی‌گویند ولو نقص شده اما ضرر نمی‌گویند ، اما انگشت را قطع کنید دست را قطع کنید ضرر می‌گویند اگر فاحش نباشد ضرر نیست .**

**این خیلی در بحث لا ضرر تاثیر گذار است حالا من مباحثی را که عنوان می‌کنم چون جاهای دیگر اصول هم تاثیر گذار است و بیشتر این قسمت را در کتب لغت متعرض شدند البته در کتب لغت بیشتر مواد را متعرض شدند هیآت را یعنی هیات افعل و نمی‌دانم بعد باب افعال و اینها بیشتر در علم صرف متعرض شدند معانی جمل و معانی که خصوصیات از جمله و هیآت ترکیبی تام نه ترکیبی ناقص از هیآت ترکیبی تام پیدا می‌شود بیشتر در علوم بیان متعرض شدند .**

**آنچه که ما در اصول الان متعرض شدیم بیشتر معانی هیآت است چه هیآت افرادی مثل مشتق چه هیآت ترکیبی ناقص مثل وصف و موصوف چه هیآت ترکیبی تام مثل جمله‌ی خبریه جمله‌ی اسمیه جمله‌ی فعلیه ما در اصول اینها را بیشتر رویش کار می‌کنیم البته در اصول هم ، هم استظهار هست مثلا استظهار می‌شود وجوب یا نه و هم تحلیل هست دقت کردید ، هم تحلیل داریم هم استظهار داریم .**

**اما نسبت به مواد در کتب اصول فعلی ما مخصوصا اصول متأخر شیعه بحثی ندارند راجع به این ، آن را گذاشتند برای کتاب لغت آن یکی هم گفتند صرف و آن یکی هم علم بیان هر کدام را جای خودش گذاشتند اما در کتب اصول ما هست در اصول متوسط شیعه ما اصول متقدم شیعه مثل ذریعه‌ی سید مرتضی و**

**من یک کتابی دیدم در شاید پنجاه سال پیش در نجف یک کسی استنساخ کرده بود می‌گفت این اصول برای اسکفای است ابن جنید دیگر هم ندیدم خبر هم ندارم نمی‌دانم چاپ شد یا نشد اگر باشد شاید این قدیمی‌ترین کتاب رسمی اصولی ما باشد کتاب ابن جنید البته مرحوم آسید حسن صدر در تاسیس الشیعة به ابان بن تغلب و اینها کتاب اصول نسبت داده که حالا روشن نیست که حالا آن اصطلاح اصول باشد به هر حال اصولی که فعلا موجود است و در کتب اصول هست اگر ابن جنید قدیم باشد چون الان در ذهنم نیست جزو آثار ایشان اما دیدم من کتاب را خودش را دیدم یک کسی استنساخ کرده بود که آماده‌ی چاپ بکند نمی‌دانم چاپ کرد یا نکرد .**

**عرض کنم از او هم دیگر خبر ندارم نسخه‌ی دیگری هم از او یادم نمی‌آید اما مثل ذریعه‌ی سید مرتضی مثل شیخ طوسی این‌ها به اصطلاح اصول متقدم شیعه است ، علامه به بعد اصول متوسط شیعه است ، علامه به بعد بیشتر به اصول اهل سنت بیشتر متاثر شدند آن وقت در اصول اهل سنت در این زمان در قبل از این زمان علامه قرن هشتم است قبل از علامه و بعد از علامه معانی حروف را آوردند بقیه‌ی مفردات نه مثلا لفظ صعید به چه معناست طیب چه ، نه معانی حروف واو ، فاء ، این عنوان که این در فقه کاربرد دارد واو ، فاء ، إنّ کاربرد دارد در فقه این‌ها را آوردند در اصول متوسط شیعه بعد هم که اخباری‌ها آمدند که اصول را کلا به هم ریختند اصول متاخر شیعه در اصطلاح بنده از زمان مرحوم وحید بهبهانی تا حالا است .**

**که این اصول متاخر شیعه با آن اصول متوسط حتی با اصول اهل سنت خیلی فرق دارد اصلا از زمان وحید چون اخباری‌ها به شدت به اصول حمله کردند و هدفشان احیاء اخبار بود در اصول متاخر شیعه تاثرش به اخبار خیلی زیاد است آنها برائت را می‌گرفتند عقلی اینها از روی حدیث ما لا یعلمون استحصاب را عقلی می‌گرفتند اینها از راه لا تنقض الیقین یعنی سعی کردند مباحث اصول را حتی المقدور از حدیث استفاده کنند که از اخبار خارج نشده باشد این اصول متاخر شیعه خصلت خودش را دارد یعنی سنخ بحثی را که ما در استصحاب می‌کنیم آقایان اهل سنت ملتفت نمی‌شوند اصلا در این خط نیست کلا ملتفت نمی‌شوند .**

**یکی از عزیزان به من می‌گفت که به یکی از این حتی علما ، اسم نمی‌خواهم ببرم حالا علمای مشهور الازهر یکی از این کتب متاخر شیعه در اصول اسم نمی‌برم دادم بعد از مدتی از او پرسیدم کتاب چطور بود گفت هیچ چیزی نفهمیدم ، گفت هیچ چیزی از کتاب نفهمیدم و برایش عنوان امام هم می‌نویسند الامام فلان ، خوب راست هم می‌گوید این اصول متاخر شیعه را فقط ما می‌فهمیم دیگر از خط آنها خارج شد دیگر حالا اسم نمی‌برم چون همه را می‌شناسید طرفین اطراف قصه را می‌شناسید .**

**علی ای حال این اصول متاخر شیعه آن قسمت‌ها را حذف کرده است مساله‌ی استظهار باقی مانده حتی از حروف و اینها هم نیست لکن روی هیآت اصول ، مخصوصا بعد از شیخ ، خیلی کار بیشتر شده است یا بعبارة اخری روی معنی حرفی خیلی کار شده روی معانی حرفی حالا هیآت باشد یا غیر از هیآت انصافا در این اصول خیلی تحلیل شده است ، پس بخش دوم تحلیل لغوی است و لغت مراد همان معنای عام را دارد که البته حالا تمامش کنم .**

**بخش سوم در تحلیل نظام اجتماعی است چون نظام اجتماعی تاثیر گذار است در معانی ممکن است یک لفظ در یک نظام اجتماعی یک جور معنا بشود در یک نظام اجتماعی جور دیگر فرض کنید همین صیغه‌ی افعل که محل کار ماست در نظام عبد و مولی چون عبد وجودش ملک مولاست تمام بدنش ملک مولاست لذا در آن جا اگر بگوید این کار را بکن برخورد خاصی می‌شود اما فرض کنید در نظام ارباب و رعیتی کشاورز برای خودش کار می‌کند یک مقداری از محصول زمین را می‌دهد به ارباب اما برای خودش کار می‌کند وجودش ملک ارباب نیست دیگر ارباب اگر امر می‌کند آن ارباب مثل امری نیست که مولی به عبدش می‌کند یا در نظام کار و کارگر و کارفرما ، کارفرما می‌گوید بیا این کار را انجام بده این برخورد عبد و مولی با او نمی‌کند ، مثلا به او می‌گوید این پیچ را ببند مثل عبد و مولی نیست نظام عبد و مولی نیست .** **پس نظام اجتماعی گاهی تاثیر گذار است نمی‌خواهم بگویم همیشه ، ما در بررسی‌های خودمان این نظام اجتماعی را هم نگاه می‌کنیم .**

**مطلب چهارم ، نکته‌ی چهارم عرف است عرفی که وجود دارد فرض کنید همین صیغه‌ی افعل در عرف اطباء به آن معنای قانونی نیست مثلا می‌گوید هنداونه بخور خربزه نخور حالا اگر خربزه خورد دیگر شلاقش نمی‌زند کیفری پشت سرش نیست آن آثار تکوینی خودش را دارد آن**

**یکی از حضار : عرف خاص**

**آیت الله مددی : عرف خاص و این عرف غیر از نظام اجتماعی است .**

**این عرف خاص است آثار خودش را دارد چون دیدم بعضی از بزرگان اسم نمی‌برم به نظرم این جور آمد نمی‌دانم شاید من اشتباه می‌کنم نوشته که مثلا وجوب اوامر شرعی بیان است برای مصالح و مفاسد است این شبیه همین عرف اطباء گرفته است اگر این آقا مرادش این باشد نمی‌دانم مراد ایشان هست یا نه . علی ای در عرف اطباء ما بعث و زجر و این حرف‌ها را نداریم و عرف قانونی داریم عرف قانونی یک عرف معینی است که دارای نظام معینی است یک ضوابط معین خودش را دارد غیر از نظام عبد و مولی است عرض کردیم حالا بعد بیان می‌کنم .**

**بخش پنجم تحلیل که انجام دادیم عرف قانونی دینی که ممکن است یک چیزی در عرف شرع باز عوض بشود پس یک عرف قانونی عام داریم یک عرف قانونی خاص داریم که دینی باشد .**

**طبیعتا در کلمات علما بیشتر نظر روی این قسمت اخیر است مثلا قسمت اول غالبا مغفول است عرف عام که چه تصوری بشر از اشیاء دارد غالبا مغفول است این را اصطلاحا اگر دیده باشید اصلا می‌گویند که حکمت وضع اقتضاء می‌کند برای الزام ، این حکمت وضع همان عرف عام است یعنی آن ادراک عمومی که ما داریم می‌گویند حکمت وضع این اسمش ، این را جدا نکردند من جدا کردم برای اینکه برای عمل تحلیل شما راحت باشد کاملا که یک مرحله‌ی عرف عام داریم یک مرحله‌ی لغت داریم یک مرحله‌ی نظامات اجتماعی داریم یک مرحله‌ی عرف‌های مختلف داریم که یک مرحله هم مرحله‌ی عرف به اصطلاح شرعی داریم .**

**یکی از حضار : آن عرف که شرع است متفاوت هستش ؟**

**آیت الله مددی : طبعا دیگر عرف است**

**آن عرف شرعی که آمد ممکن است بگوییم در عرف شرعی این طور نبوده اما در عرف متشرعه ، عرف متشرعه را غالبا در جایی می‌گیرند که بیشتر مثلا نص روشنی نباشد و بیشتر جنبه‌های هیاتی را کمتر می‌گیرند عرف متشرعه ، مثلا در عرف متشرعه سیگار کشیدن را حرام می‌دانند افطار می‌دانند برای صائم این بیشتر این جور جاها می‌گیرد .**

**به هر حال من مختصر کنم با این حالی که داریم حالا صیغه‌ی افعل را که الان می‌خواهیم بحث بکنیم در عرف عام انصافا هست نمی‌شود انکار کرد در عرف عام یعنی خود الزام یکی از مفاهیمی است که بشر دارد در لغات مختلف الزام وا داشتن کسی را وا داشتن اما در این عرف عام دیگر نه لفظ معینی هست نه به اصطلاح آثار خاصی هست فقط قصد وا داشتن در لغت در عرف لغت در لغت در معنای لغوی این را هم ما داریم یعنی در لغت عرب هم همین عرف عام منعکس شده الفاظی را وضع کردند برای به اصطلاح برا وا داشتن .**

**من عرض کردم در قرآن کریم این تعبیر خلق الانسان علمه تعبیر علمه البیان این بیان برای همان عرف عام است یعنی خداوند به انسان تعلیم داد البته این صفت به الرحمن برمی‌گردد ضمیر ، که بیان جدا بکند فرض کنید این میز با این که تخته یکی است اسمش را میز می‌گذارد یکی اسمش را در می‌گذارد در را از این هواپیما ، ماشین ، موتور ، چرخ این‌ها را با هم دیگر جدا می‌کند .**

**یک مرحله هم مرحله‌ی اسم گذاری است آن عرف عام که عرض کردم برای مرحله‌ی جدایی و بیان است یک مرحله هم مرحله‌ی اسم گذاری است جدا که می‌کند اسم برایش می‌گذارد اینجا هم قرآن تعبیر به تعلیم کرده وعلم الآدم الاسماء این جا هم تعبیر به تعلیم کرده و خیلی عجیب است وعلم الآدم الاسماء . هم در مرحله‌ی جدا سازی که عرف عام باشد و ادراکات بشری باشد تعبیر به تعلیم شده و تعبیرش هم یک تعبیری است که به اصطلاح اصول منطقیین قدیم ذاتی نیست یعنی این جدا سازی ذاتی انسان نیست ذات انسان است این را خوب دقت کنید خلق الانسان علمه البیان .**

**و حتی در اصطلاح قرآنی انما اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یک فائی می‌آید اینجا فاء هم نیامده است نگفته است خلق الانسان فعلمه البیان ، خلق الانسان علمه البیان کانما این تعلیم بیان حقیقت انسان است ذات انسان است ، ذات انسان نه ذاتی انسان ، ذات انسان این است که این حقایق را جدا می‌کند و باز در ذات انسان هست که برای آنها اسم گذاشته است برای هر عنوانی را اسم گذاشته .**

**پس مفهوم الزام در لغت عرب هست و لغت به این جهت جواب داده است البته لغات مختلفی گذاشته است مثلا امره بکذا ، آمرک بکذا ، افعل کذا ، یجب علیک کذا و الی آخره .**

**مرحله‌ی نظام اجتماعی در صیغه‌ی افعل قطعا تاثیر گذار بوده عرض کردیم مثلا فرض کنید در نظام فرض کنید ارباب رعیتی امر به این معنایی که ما بخواهیم بگوییم نیست غیر از امری است یعنی در نظام عبد و مولی آن نکته‌ی اساسی‌اش این است که عبد تمام وجودش ملک مولاست و لذا ما گفتیم در مسائل اصولی این نکته را در نظر بگیریم که اصولا اگر مساله‌ی عبد و مولی را بخواهیم در تمام مسائل بیاوریم این مشکل دارد اصلا این مشکل اساسی که در این هست این است که حالا کم کم این را هم شرح می‌دهیم .**

**پس ما در این نظامات اجتماعی در مساله‌ی خودمان انصافا اصولیین ما متاثر شدند به نظام عبد و مولی به نظام مثلا کار و کارگر و کارفرما یا نظام ارباب و رعیتی به این نظام‌ها متاثر نیستند متاثر به نظام عبد و مولی هستند به این تصور که انسان هم چون که عبد تمام وجودش ملک مولاست انسان هم ملک خداست در اختیار خداست تشابهش مثل کار و کارگر نیست تشابهش مثل ارباب و رعیت نیست تشابهش این قسمت است و اگر این قسمت تاثیر گذار باشد این که امر مولی تابع و دارای یک نوع عقوبی است این درش مراعات می‌شود.**

**این در مساله‌ی نظام اجتماعی در مساله‌ی نظام عرف خاص عرفی که هست اینکه اوامر از قبیل مثل اوامر اطباء باشد خلاف ظواهر است جدا خلاف ظاهر است ظاهرش این است که یک عرف قانونی است ، البته در عرف قانونی آنجا شهروند ملک کسی نیست عرض کردم یک روایت واحده‌ای است برای محمد بن زید طبری حضرت به او می‌فرمایند که مردم به ما چه می‌گویند می‌گفتم گفتم که می‌گویند که ما برده‌ی شما هستیم گفت نه بابا برده‌ی ما نیستید ببینید صراحتا می‌گویند شما برده نیستید عبد نیستید شما برای شما واجب است اطاعت ما نگفت شما برده‌اید ، خیلی روایت قشنگی است البته خود محمد بن زید توثیق روشنی ندارد اما به نظر من شواهدش قابل قبول است به هر حال روایت واحده هم هست متاسفانه از حضرت رضا آمده از جای دیگر هم ما این روایت را پیدا نکردیم روایت واحده است.**

**علی ای حال تاثر اصول در این جهت بیشتر تاثر عبد و مولی است اما نظام قانونی خودش یک نظام مستقلی است مواد قانونی اساسش دقت درش است در نظام عبد و مولی این دقت نیست کیفرها معین نیست اینجا کیفرها معین است در نظام عبد و مولی عبد به تمام وجودش ملک است در نظام قانونی کسی ملک کسی نیست ملکیتی مطرح نیست در نظام عبد و مولی انسجام قانونی لازم نیست صبح ممکن است مولی یک چیزی بگوید بعد از ظهر یک چیز دیگری بگوید ، بگوید آقا با کلام صبح‌تان مخالف است می‌گوید به تو مربوط نیست انجام بده اما در نظام قانونی یکی از ارکان نظام قانونی این هست که انسجام قانونی باید باشد بین اجزاء قانون باید یک نوع انسجام باشد این چون خود نظام قانونی به اصطلاح تجلی عقل عملی است این حالت عقلانی دارد این باید تمام این مواد با یک دیگر منسجم باشد و لذا یکی از کارهایی که الان در این 300 – 200 سال اخیر که قوانین رسم شده بین مدت و مدت مثلا می‌گویند این ماده‌ی قانون حتی در قوانین اساسی این ماده‌ی قانون اساسی با آن ماده‌ی قانون اساسی یک مقداری تعارض پیدا کرده است در مقام تطبیق بعد از ده سال یا دادگاه قانون اساسی تشکیل می‌دهند عده‌ای از کشورها یا مجلس موسسان تشکیل می‌دهند یا مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام غرض هر کشوری یک راهی را انجام می‌دهد برای این که این ماده‌ی قانونی به حسب آن ماده‌ی قانون ، ماده‌ی قانون مدنی باشد تغییرش آسان تر است اما اگر در خود قانون اساسی باشد تغییرش مشکل تر است آن باید با تنظیمات ، چون قانون اساسی روح قوانین حاکم بر کشور است آن باید مراعات بشود .**

**آن وقت در نظام قانونی انصافا امر دلالت بر وجوب می‌کند یعنی در نظام قانونی آن خصوصیات فقط فرقش با آن نظام عبد و مولی این است این قانون کاملا مشخص باشد الان یکی از مشخصه‌های اساسی قانون این است که در قانون مواد قانونی الفاظ مجمل الفاظ مجاز الفاظ مشترک الفاظ متشابه نباید به کار برده بشود آن حدود قانونی باید کاملا مشخص بشود این چیزی که شبیه تازگی هم عرض کردیم اوامر امتحانی به قول آن آقا صاحب کفایه حکم انشائی ما در نظام قانونی حکم انشائی اوامر امتحانی نداریم اوامر امتحانی معنا ندارد ، چون در آنجا سلطه‌ای مطرح نیست اصلا سلطه‌ی مولی مطرح نیست .**

**در نظام عبد و مولی تاکید بر مراعات جانب مولی است مرحوم کفایه در تجری دارد ظلمٌ علی المولی ، در نظام قانونی ظلم بر خود افراد است کسی بر مولی ظلم نمی‌کند بر خودش ظلم می‌کند ، به قانون ظلم نمی‌کند به مجلس به پارلمان به رئیس جمهور به دولت این به خودش است ، اگر گفتند اینجا باید پول بدهید که آسفالت بشود و پول ندادند این به خودشان ظلم کردند و الی آخره که بعضی از فوارق را هم سابقا عرض کردیم و انصافا آن به نظر ما در اینجا نظام حاکم نظام**

**پنجم هم نظام شرعی که آیا در نظام نه در عرف متشرعه امر به این معناست به نظرم مرحوم نراقی به نظرم مرحوم ملا احمد نراقی می‌گوید امر برای استحباب است عده‌ای هم گفتند امر برای وجوب است اما در لغت قبول کردیم الزام است اما در خصوص شریعت برای استحباب است ، نکته‌اش هم واضح است گفتند چون زیاد اوامر داریم در امر است اما استحباب است و جواب نائینی هم اگر دقت کنید خواندیم عبارت نائینی که اگر موارد زیادی هست که اینها استحباب است اینها با قرائن است اگر قرائن نباشد همان وجوب فهمیده می‌شود .**

**پس بنابراین این هم که بیاییم بگوییم در عرف قانونی شرعی امر از آن عرف قانونی خودش خارج شده این هم خلاف ظاهر است جدا خلاف ظاهر است ظاهرش این است که در عرف قانون شرعی امر به همان عرف قانونی عام باقی مانده و لذا بعد از این تحلیلی که خدمتتان عرض کردیم روشن شد که الزام یک حقیقت عرفی است و این الزام در لغت عرب برایش قرار داده شده البته در لغت عرب و لغت فارس و لغات دیگر و در مجموعه‌ی لغات قرآنی و روایات تعابیر مختلف است ، صیغه‌ی افعل هست ، یامر هست ، امر هست ، آمرٌ هست ، آمرُ هست آمرُ فعل مضارع است آمرٌ اسم فاعل است اشتباه نشود ، آمرُ هست آمرٌ هست بعد عرض کنم علیک بکذا هست المؤمنون عند شروطهم کلمه‌ی عند از عند وجوب فهمیدند که یجب الـ دقت فرمودید .**

**ولذا عرض کردیم اگر ما مبحث ظهورات را مستقلا قرار بدهیم اینجوری بحث می‌کنیم مجموعه‌ی الفاظی را که در قرآن و سنت در وجوب به کار برده شده می‌آید ، لکن آنها چون بیشتر جنبه‌ی ماده هست بحث نکردند خیلی آن که بیشتر بحث کردند که تاثیر فراوان داشته باشد هیات است .**

**یکی از حضار : آنها هم با قرینه است و اگر حذف به قرینه بشود نتیجه‌ی**

**آیت الله مددی : نه قرینه نمی‌خواهد .**

**علی ای حال طبعا عده‌ایشان هم محل کلام است نمی‌خواهم بگویم و البته بعدها چون قانون شرعی دارای آثار خاص خودش یعنی امر قانونی دارای آثار خودش است آمدند گفتند مثلا اگر بگویند علیک این یعنی در ذمه‌ی توست که اگر در وقتش هم انجام ندادی بعدش انجام بده اما اگر گفتند افعل در ذمه در نمی‌آید این را گفتند دقت کردید ؟**

**مثلا گفتند علیک ان تاتی بالماء تا ساعت 10 حالا ساعت 10 گذشت می‌گویند این چون گفته علیک این علیک این در ذمه‌ی اوست ساعت 10 گذشت 11 هم شده بیاورد . اما اگر گفت جئنی بماء ساعت 10 گذشت دیگر لازم نیست قضاء به امر جدید است این هست این خصوصیات یعنی این خصوص این طور نیست که تمام اینها به معنای یکی باشد الزام باشد اضافه‌ی بر الزام یک نکات زیادی هم دارد کم و زیاد دارد و موارد را باید حساب کرد یکی از کارهایی که هم ، این کار را بیشتر در فقه انجام دادند در اصول انجام نداند اگر بناست در اصول انجام بدهند باید در فصلی که برای بحث ظهورات است آنجا باید انجام بدهند که ما چنین فصلی را فعلا نداریم من اشاره کردم اشاره وار دیگر چون دیگر بی حال هم هستیم اشاره وار بخواهیم یکی یکی اینها را بگوییم و آثارش دیگر طول می‌کشد . علی ای حال تعابیری که در این جهت آمده شده تعابیر مختلف است هم در نهی‌اش مختلف است هم در امرش مختلف است .**

**خلاصه‌ی بحث این است که انصافا حق با آقایانی است که صیغه‌ی افعل به نظر قانونی به معنای الزام دارای همان آثار قانونی خودش و در شریعت مقدس هم در شریعت مقدس هم دارای آثار قانونی خودش که این آثار را در اصول عده‌ایش را بررسی کردند مثلا آیا در ذمه هست یا نه امر جدید می‌خواهد نمی‌خواهد مره هست تکرار هست تعیینی هست تخییری هست و الی آخره . این مباحثی که بعد می‌آید تمام بیان نکات شرعی است که مربوط است به صیغه‌ی افعل .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**